



ارائه الگویی برای شکل‌دهی موضوع در مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی در حوزه هنر با تأکید بر مطالعات میان‌رشته‌ای

مجیدرضا مقنی‌پور* سید جواد ظفرمند**

چکیده

۱۲۱

ملاحظه پژوهش تطبیقی به‌عنوان یک "فرآیند مجزا و متفاوت تحقیقی"، مسئله‌ای بوده که حداقل در کشور ما چندان به آن پرداخته نشده است و غالب پژوهش‌هایی که تحت عنوان "تطبیقی" انجام گرفته، کمتر به گونه متفاوتی نسبت به روش‌های معمول تحقیقی اشاره داشته‌اند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد با اهمیت یافتن تعامل میان حوزه‌های دانشی و ظهور مطالعات میان‌رشته‌ای، بتوان الگوهایی کاربردی را برای شکل دادن به موضوعات تطبیقی در حوزه هنر ارائه داد. بر همین اساس، سؤال اصلی در پژوهش پیش رو این است که زیرشاخه‌های مطالعاتی حاصل از ارتباط موضوعات حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی، بر مبنای مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در "مطالعات میان‌رشته‌ای"، کدام هستند؟ و هدف، توسعه الگوهای پیشین و ارائه چارچوبی شناختی و کاربردی برای شکل‌دهی موضوع در این گروه از مطالعات و پژوهش‌ها است. این مقاله با روشی توصیفی و با اتکا به فرآیند و نتایج سایر پژوهش‌های مرتبط، سعی در کامل کردن الگوهای ارائه‌شده برای شکل‌دهی و دسته‌بندی پژوهش‌ها و مطالعات تطبیقی در حوزه هنر بر مبنای دو مؤلفه "نوع ارتباط پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی" و نیز "گستره‌های زمانی و مکانی پیکره‌های مطالعاتی مورد تطبیق" دارد؛ در این میان به‌طور خاص، دسته‌بندی پنج‌گانه ذکرگو از پژوهش‌های تطبیقی هنر، مبنای این تحقیق قرار گرفته است. جمع‌آوری اطلاعات، به‌صورت کتابخانه‌ای و تحلیل اطلاعات، با روشی کیفی انجام گرفته است. بر اساس نتایج این پژوهش، انواع شکل‌های تعاملی حوزه‌های دانشی دیگر با حوزه مطالعاتی هنر را می‌توان در دو گروه کلی، مطالعات میان‌رشته‌ای و درون‌رشته‌ای که حاصل گفت‌وگوها و تعاملات درونی رشته‌های هنری در قالب زبان‌ها و رسانه‌های مختلف هنری هستند، جای داد. همچنین، در خصوص دسته‌بندی پژوهش‌های تطبیقی در حوزه هنر بر مبنای گستره زمانی و مکانی پیکره‌های مطالعاتی، مواردی همچون تطبیق‌های تمهیدی و تطبیق‌هایی با هدف طبقه‌بندی نیز به الگوی ذکرگو اضافه شدند.

کلیدواژه‌ها: پژوهش هنر، مطالعات تطبیقی، میان‌رشته‌ای، درون‌رشته‌ای، بینامتنیت

مقدمه

سخن گفتن از یک پژوهش یا مطالعه تطبیقی^۱، تصورات متفاوت و گاه متناقضی را در ذهن شکل می‌دهند؛ گاه این پژوهش‌ها آن قدر محدود پنداشته شده که تنها به توصیف شباهت‌ها و در سطحی محدودتر، افتراقات پیکره موضوعی خاص در یک گستره مکانی یا زمانی اطلاق می‌شوند و گاه حوزه عملیاتی و تحلیلی تطبیق و مقایسه در یک فرآیند تحقیقی آنچنان گسترده شده که پژوهش را به هر شکل و روشی که اجرا شده باشد، تطبیقی می‌پندارند. از یک سو، فرآیندهای کلان و خرد تحقیقی در حوزه‌های مطالعاتی مختلف همواره با عمل تطبیق و مقایسه همراه بوده و هستند، از سوی دیگر در دهه‌های اخیر، شاهد شکل‌گیری و گسترش دروس و گاه رشته‌هایی با پسوند تطبیقی یا مطالعات تطبیقی هستیم که در این میان، سهم حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با هنر و ادبیات، قابل تأمل بوده؛ وجود رشته‌ها و حوزه‌های دانشی مانند "ادبیات تطبیقی"^۲ و نیز دروسی تحت عنوان "مطالعات تطبیقی هنر"^۳، از جمله آنها است. بر این اساس، در نظر داشتن شرط‌ها و پیش‌شرط‌هایی با هدف مجزا ساختن پژوهش‌ها و مطالعات موسوم به "تطبیقی" از سایر پژوهش‌ها، ضروری به نظر می‌رسد. همچنین به دلیل ماهیت پیچیده انسان و عدم توانایی یک حوزه دانشی و شناختی مشخص در ادراک و تبیین تمامی پدیده‌های انسانی، امروزه ضرورت تعاملات رشته‌ای بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. یکی از مهم‌ترین اهداف این تعامل و ارتباط، ارائه بینشی جامع‌تر و پرهیز از مشاهده و ادراک تک‌بعدی پدیده‌ها است. لذا با توجه به اهمیت یافتن روزافزون مسئله تعامل و ارتباط حوزه‌های دانشی مختلف به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و نیز شکل یافتن مبانی نظری و کاربردی برای آنها، به نظر می‌رسد بتوان با توجه به مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، گامی در جهت شکل دادن به چارچوبی شناختی و کاربردی برای نوع ارتباط و تعامل پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی برداشت که این مهم، هدف اصلی این پژوهش را شکل می‌دهد. از دیگر اهداف این پژوهش، حرکت در جهت کامل کردن و توسعه دسته‌بندی‌ها و الگوهای شناختی و کاربردی ارائه‌شده در حیطه مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی با محوریت موضوعات دو یا چندگانه بر مبانی گستره‌های زمانی و مکانی بوده که به‌طور خاص، دسته‌بندی پنج‌گانه ارائه‌شده توسط ذکرگو از مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی هنر، مبانی کار این پژوهش قرار گرفته است. بر این اساس، سؤالاتی (اصلی و فرعی) که

پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به آنها است، به شرح زیر هستند:

- زیرشاخه‌های مطالعاتی حاصل از ارتباط موضوعات حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی بر مبانی مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در "مطالعات میان‌رشته‌ای"، کدام هستند؟
- دسته‌بندی پژوهش‌های تطبیقی در حوزه هنر بر مبانی گستره زمانی و مکانی پیکره‌های مطالعاتی، چگونه است؟ به منظور نیل به اهداف ارائه‌شده و پاسخ‌گویی به سؤالات، در این پژوهش، در گام نخست با مبنا قرار دادن نتایج پیشینه‌های پژوهشی مربوطه، به بررسی پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه پرداخته شده و با در نظر گرفتن گستره‌های زمانی و مکانی پیکره‌های مورد تطبیق، به کامل کردن الگوی ارائه‌شده در این زمینه (به‌طور مشخص، دسته‌بندی پنج‌گانه ذکرگو) می‌پردازیم. همچنین به منظور پاسخ دادن به سؤال اصلی پژوهش، به مطالعه مبانی نظری در دسترس و دسته‌بندی‌های حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای پرداخته شده و با استناد به آنها و با توجه به نوع تعاملات و ارتباطات حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی، چارچوبی را برای مطالعات میان‌رشته‌ای هنر ترسیم خواهیم کرد.

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه‌های پژوهشی مرتبط، منابع و پژوهش‌های فارسی (تألیف یا ترجمه‌شده) مد نظر بوده‌اند. چارلز ریگین^۴ (۱۳۸۸) در کتاب "روش تطبیقی؛ فراسوی راهبردهای کمی و کیفی"^۵ تلاش نموده تا روش‌ها و فرآیندهای پژوهشی که به زعم او تطبیقی بوده را دقیقاً تحت همین عنوان به مخاطب معرفی نماید و به تشریح قابلیت‌های برتر توصیفی و تحلیلی آنها در مقایسه با راهبردهای کمی با کیفی پرداخته است. روش‌هایی مانند؛ شیوه متغیرمحور^۶، موردمحور^۷، تحلیل مقایسه کیفی دوارزشی^۸، تحلیل مقایسه کیفی چندارزشی^۹، تحلیل مقایسه کیفی فازی^{۱۰}، تحلیل جزء به جزء، تحلیل کل به کل و تحلیل مقایسه کیفی مبتنی بر جبر بولی^{۱۱}، نمونه‌هایی از روش‌های تطبیقی هستند که ریگین در کتاب خود به آنها اشاره می‌کند. خورسندی طاسکوه (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان "تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای"^{۱۲}، به تشریح و دسته‌بندی "میان‌رشته‌ای‌ها" بر مبانی نوع و شدت تعامل و ارتباط رشته‌های شکل‌دهنده آنها با یکدیگر پرداخته است. با مطالعه این مقاله، این گونه برداشت می‌شود که نوع و شدت "ارتباط" میان رشته‌های مجزایی که یک "میان‌رشته‌ای" را شکل می‌دهند، مهم‌ترین

تطبیقی هنر در ایران"، پرتوی (۱۳۸۹) با مقاله "هنر تطبیقی و نسبت آن با مطالعات تطبیقی هنر" و نامورمطلق (۱۳۹۰) در کتاب "درآمدی بر بینامتنیت؛ نظریه و کاربردها"، به تبیین حوزه آکادمیک مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی در گستره هنر و ادبیات پرداخته‌اند.

مقاله پیش رو با اتکا به مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، درصدد توسعه الگوهای پیشین و ارائه چارچوبی شناختی و کاربردی برای شکل‌دهی موضوع در مطالعات و پژوهش‌های هنر است.

روش پژوهش

این پژوهش به لحاظ هدف، توسعه‌ای بوده که نتایج آن می‌تواند با ارائه و تکمیل الگوهایی در جهت شکل‌دهی، شناخت و دسته‌بندی موضوع در پژوهش‌ها و مطالعات تطبیقی حوزه هنر، برای پژوهشگران این عرصه، کارآمد و مفید باشند. نوع پژوهش، توصیفی بوده و روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است. بر این مبنا، در گام نخست با در نظر داشتن نتایج پیشینه‌های مطالعاتی هم‌سو با اهداف این پژوهش، مبانی ثابت و متغیر در "پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه" شناسایی شده‌اند و با در نظر گرفتن گستره‌های زمانی و مکانی پیکره‌های مورد تطبیق در آنها، به کامل کردن الگوهای شناختی پیشین در این زمینه به‌طور خاص الگوی پنج‌گانه ذکرگو از پژوهش‌های تطبیقی هنر- می‌پردازیم. همچنین، در بخش دیگری از پژوهش با هدف توسعه شاخه "میان‌رشته‌ای" در الگوهای پیشین، ضمن بررسی مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در حوزه میان‌رشته‌ای‌ها، به تفکیک و دسته‌بندی این گروه از پژوهش‌های تطبیقی، بر مبنای نوع و شدت ارتباط پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی، پرداخته شده است.

فرآیندهای قیاس و تطبیق در امر پژوهش

حکم کردن در مورد چیزی به دلیل مشابهت آن با چیز دیگر، «استدلال تمثیلی»^{۱۲} گفته می‌شود؛ «سیر از جزئی به جزئی دیگر، یعنی دو موضوعی که مشابه یکدیگرند و حکم یکی از آنها معلوم است، به استناد شباهتی که میان دو موضوع وجود دارد، همان حکم را برای دیگری نیز اثبات کنیم [...]، به اصطلاح منطقی، تمثیل و به اصطلاح فقهی، قیاس می‌گویند» (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۸۹). از سوی دیگر، اولین قدم مثبت در کشف و شناخت امر واقع، توسط فلاسفه یونان برداشته شد و ارسطو و پیروان او، استدلال قیاسی^{۱۳} را به‌عنوان یک فرآیند تفکر به کار گرفتند؛ به این معنی که انسان با عنایت به کلیات، به جزئیات پی می‌برد. به‌عبارت دیگر، پژوهشگر،

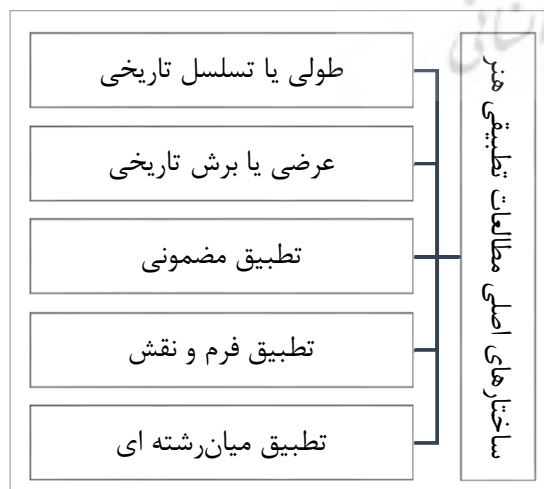
عامل تفکیک آنها است و عواملی مانند هدف پژوهشی و مسئله پژوهش در این تقسیم‌بندی، اهمیت کمتری دارند. پیروای ونک (۱۳۹۵) در مقاله "معرفی معیار برای تحقیق تطبیقی مبتنی بر دیدگاه کری واک"، ضمن مروری مختصر بر ریشه‌شناسی واژه تطبیق، الگویی ساختارمند از کری واک در خصوص تحلیل و نگارش پژوهش تطبیقی ارائه داده که بر مبنای پنج شاخص اصلی در تطبیق شامل؛ چارچوب ارجاع، بنیاد یا زمینه‌های تطبیق، فرضیه یا تز، ترتیب ساختاری و اتصال الف و ب، تنظیم شده است.

نامورمطلق (۱۳۸۹) در مقاله "دانش‌های تطبیقی؛ مطالعه بین‌رشته‌ای دانش‌های تطبیقی"، به تبیین حدود و جایگاه دانش‌های تطبیقی به‌ویژه در حوزه‌های اسطوره‌شناسی، هنر و ادبیات پرداخته است. به زعم وی، دانش‌های تطبیقی، فضایی مابین دانش‌های محض و میان‌رشته‌ای‌ها را اشغال نموده‌اند. او معتقد است که اهمیت آنها هیچ‌گاه به اندازه میان‌رشته‌ای‌ها مورد تأکید قرار نگرفته است. فلسفه تطبیقی، زبان‌شناسی تطبیقی، اسطوره‌شناسی تطبیقی، تاریخ‌شناسی تطبیقی، علوم دینی تطبیقی و ... از مواردی هستند که نویسنده تحت عنوان دانش‌های تطبیقی از آنها یاد می‌کند. محوریت موضوعی و پیکره مطالعاتی این دانش‌ها را مؤلفه‌هایی مانند؛ فرهنگ، تمدن، زبان، نشانه، مضمون، سبک، مکتب و غیره شکل می‌دهند. ذکرگو (۱۳۸۱) در مقاله "تأملاتی بنیادین در مطالعات تطبیقی هنر"، به دسته‌بندی پژوهش‌های تطبیقی بر مبنای موضوعات دوگانه یا چندگانه آنها پرداخته است. تطبیق طولی یا تسلسل تاریخی، تطبیق عرضی یا برش تاریخی، تطبیق مضمونی، تطبیق فرم و نقش و تطبیق میان‌رشته‌ای، پنج دسته‌بندی هستند که نویسنده در این مقاله ارائه نموده است. البته لازم به ذکر است که بر خلاف عنوان میان‌رشته‌ای که در این تقسیم‌بندی مشاهده می‌شود، نویسنده گستره بسیار محدودی را برای این پژوهش‌ها متصور شده است؛ به‌طوری که با استناد به نمونه‌های مصداقی این پژوهش‌ها در مقاله ذکرگو مشخص می‌شود که وی تنها ارتباطات و تعاملات درون‌رشته‌ای (بیشتر بینارسانه‌ای) را به‌عنوان تطبیق میان‌رشته‌ای معرفی نموده است. البته این مسئله با توجه به زمان انجام پژوهش و شکل نیافتن یا در دسترس نبودن بسیاری از دسته‌بندی‌ها و مبانی نظری مرتبط با مطالعات میان‌رشته‌ای، از یک‌سو طبیعی بوده و از سوی دیگر، ارزش پژوهش ذکرگو را دوچندان می‌کند. در نهایت، پژوهشگرانی مانند؛ عبدی (۱۳۸۹) با مقاله "بررسی هنر تطبیقی در رویکرد پیکره مطالعات تطبیقی در نظام آموزشی دیگر کشورها"، لاری و کنگرانی (۱۳۸۹) با مقاله "تأملاتی درباره مطالعات

پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه

همان‌گونه که از عنوان این گروه مشخص می‌شود، تأکید بر پیکره مطالعاتی، وجه اشتراک این پژوهش‌ها در حوزه هنر است. این نوع از مطالعات، پژوهش‌های مرکب دو یا چندگانه‌ای بوده که با اهدافی خاص و سلسله‌ای انجام می‌گیرند. شاید به کار بردن واژه "تطبیق" برای این پژوهش‌ها، صحیح‌ترین شکل کاربردی این مفهوم باشد؛ زیرا آنچه در توضیح واژه تطبیق در فرهنگ لغات مشاهده می‌شود، نوعی کنار یکدیگر قرار گرفتن با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌ها است (پیراوی و نک، ۱۳۹۵: ۳). لازم به ذکر است که این دسته، جزء پرکاربردترین پژوهش‌های تطبیقی در هنر ایران است؛ با وجود این، معدود آثار و منابعی به تبیین نظام‌مند گونه‌ها و اهداف مرتبط با آنها پرداخته‌اند. در این بخش با توجه به اهمیت این نوع از پژوهش‌های تطبیقی در حوزه هنر، در ابتدا به تقسیم‌بندی ارائه‌شده توسط ذکرگو در خصوص آنها اشاره خواهیم کرد و در ادامه با طرح مباحث و ادله‌ای، به ضرورت تکمیل این الگو خواهیم پرداخت. تصویر ۱، تقسیم‌بندی پنج‌گانه ذکرگو از انواع مطالعات تطبیقی در هنر را نشان می‌دهد.

بر مبنای الگوی پیشنهادی ذکرگو، در تطبیق طولی یا تسلسل تاریخی، موضوعی در یک فرهنگ و محدوده جغرافیایی خاص انتخاب شده و سیر تحول آن در بستر تاریخ، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. در تطبیق عرضی، مقطعی از تاریخ و موضوعی محدود در زمینه هنر انتخاب شده، آنگاه پژوهشگر به مطالعه عرضی آن موضوع در دو یا چند فرهنگ، تمدن یا منطقه می‌پردازد. مزیت تطبیق عرضی این است



تصویر ۱. ساختارهای اصلی مطالعات تطبیقی هنر از منظر ذکرگو (ذکرگو، ۱۳۸۱: ۱۶۵)

«...واقعیت‌های شناخته‌شده و موجود را در کنار هم قرار داده و با استفاده از قیاس منطقی، به نتیجه‌گیری می‌پردازد»^{۱۴} (دلور، ۱۳۹۳: ۹). از آن دوران به بعد، پژوهشگران علوم مختلف در استدلال‌ها و اظهارنظرهای خود، همواره از روشی "مقایسه‌ای" استفاده نموده‌اند. این اظهارنظرها گاه بر مبنای اطلاعات کلی هستند که قبلاً در مورد آنها علم حاصل شده است (استدلال قیاسی) و گاه از اصل مشابهت استفاده می‌شود؛ یعنی انسان بر اساس اطلاعات و معلوماتی که در مورد یک موضوع یا پدیده دارد، موضوع یا پدیده مشابهی را شناسایی و تعریف می‌کند (استدلال تمثیلی) و در ادامه این روند و در تغییر مسیری تحول‌ساز، انسان جستجوگر با مشاهده شباهت‌ها در چند مورد یکسان، به نتیجه‌گیری کلی در مورد آنها می‌پردازد (استدلال استقرایی)^{۱۵} (همان: ۱۲). بنابراین، عمل "مقایسه" همواره امری ثابت در مسیر شناختی انسان بوده است؛ به بیان دیگر، تحلیل‌های کلان‌شناختی^{۱۶} انسان (قیاس، استقرا، تمثیل) همواره با فرآیندی مقایسه‌ای همراه بوده‌اند.

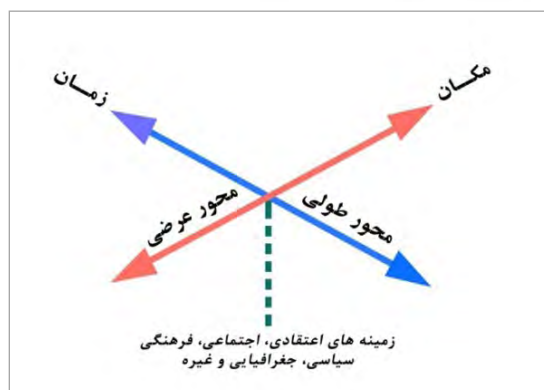
اما "قیاس کردن" به‌عنوان یک روش استدلالی و شیوه تفکری گذشتگان، نقش پررنگ و تا حدودی پنهان در کاوش‌های بشر امروز نیز ایفا می‌کند؛ به‌طوری که برخی، اندیشیدن بدون مقایسه را غیرقابل تصور می‌دانند، به عقیده آنها «بدون مقایسه، کل تفکر و پژوهش علمی نیز غیرقابل تصور است» (Swanson, 1971: 159). به‌عنوان مثال، محققان همواره در پژوهش‌های خود روش‌های آماری را برای ساختن مقایسه‌های کمی به کار می‌گیرند، موردهای تجربی را با موردهای نابی که بر اساس نظریه ساخته شده، "مقایسه" کرده و مقادیر متغیرهای مربوط به موارد را با مقادیر میانگین، "تطبیق" داده تا انحرافات را به‌دست آورند. لذا دو فعل "قیاس کردن" و "تطبیق دادن"، «مبنایی برای ساختن گزاره‌هایی درباره قاعده‌مندی‌های تجربی و ارزیابی و تفسیر موردها نسبت به معیاری نظری یا واقعی است» (ریگین، ۱۳۸۸: ۴۳). بر همین اساس بوده است که لیبرسون^{۱۷}، محقق و نظریه‌پرداز حوزه جامعه‌شناسی، پژوهش به هر صورتی که باشد را پژوهشی تطبیقی می‌داند (Liberson, 1985: 29). در این معنی، مقایسه کردن و تطبیق دادن، فرآیندهایی هستند که می‌توانند در هر پژوهشی و در هر شاخه دانشی، حضوری پویا داشته باشند. در شیوه‌های متنوع پژوهش، شناسایی متغیرها، اندازه‌گیری، دسته‌بندی و در نهایت کشف روابط آنها، ضرورت حضور این دو فرآیند را آشکار می‌سازد.

تحلیل زبانی، تاریخی، فرهنگی و ... قرار گیرند (پیراوی و نک، ۱۳۹۵: ۲ و ۶).

به طور کلی، در مطالعات تطبیقی طولی و عرضی، محقق بر مبنای نوع پژوهش، مجبور به ثابت نگه داشتن یکی از متغیرهای زمانی و مکانی در انتخاب پیکره‌های مطالعاتی خود است. اما در گونه‌ای دیگر از تطبیق‌ها، هیچ‌کدام از متغیرها ثابت نبوده و به نوعی هر دو در حرکت هستند. البته ناگفته هویدا است که در فرآیند یک پژوهش تطبیقی، انتخاب پیکره‌های مطالعاتی بدون هیچ محدودیتی، کاری عبث و بی‌نتیجه خواهد شد؛ لذا در این پژوهش‌ها، محدودیت ثابت بودن یکی از متغیرهای زمانی یا مکانی برداشته شده و به جای آن، متغیرهایی "مضمونی" و "تمهیدی"، مبنای ثابت پژوهشگر برای انتخاب پیکره مطالعاتی قرار می‌گیرند. در تطبیق مضمونی، محتوا یا مضمون ثابت و مشخصی در یک یا چند گستره جغرافیایی و تاریخی بررسی می‌شود؛ به‌عنوان مثال، در پژوهشی با نام "مطالعه تطبیقی موجودات خیالی در سنت تصویری ایران"، تنها متغیر ثابت، مضمون موجودات خیالی است که در گستره نسبتاً نامحدودی با نام ایران (به‌ویژه از بُعد زمانی) مورد مطالعه قرار می‌گیرد (ذکرگو، ۱۳۸۱: ۱۶۷). البته در اینجا حرکت پژوهشی و تطبیقی پژوهشگر می‌تواند از مضمون به فرم یا بالعکس باشد. مسئله اصلی در پژوهش‌ها و تطبیق‌های تمهیدی، پرداختن به تمهیدات، قراردادهای و راهکارهایی است که در دوره‌های زمانی و مکانی مختلف نزد اقوام، فرهنگ‌ها و گروه‌ها، به منظور ارائه وجوه مختلف هنری به کار گرفته می‌شوند. به‌عنوان نمونه، پژوهش کلاسیک ارنست گامبریج^{۲۳} با نام "بازگشت به اصول اولیه؛ تحولات ذوق هنری در غرب"^{۲۴}، به نوعی مطالعه و مقایسه تمهیدات و قراردادهای به کار گرفته‌شده نزد فرهنگ‌های مختلف مغرب‌زمین در اعصار مختلف برای آشکار ساختن

که تحولات هنری دو یا چند جامعه را هم‌زمان مورد بررسی قرار می‌دهد. در تطبیق مضمونی، موضوع واحدی در دو یا چند بستر فرهنگی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ لیکن در اینجا محدودیت زمانی و مکانی وجود ندارد. شرایط مکانی و زمانی تطبیق فرم و نقش نیز مانند تطبیق مضمونی هستند؛ با این تفاوت که در اینجا، سیر حرکت از فرم به مفهوم بوده، در حالی که در تطبیق مضمونی، مبنای حرکت یک مضمون یا مفهوم است که نهایتاً پژوهشگر به فرم‌های منطبق با آن رهنمون می‌شود (ذکرگو، ۱۳۸۱: ۱۶۹-۱۶۵).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، معیار اصلی تقسیم‌بندی ذکرگو، دو متغیر "زمان" و "مکان" هستند. در دسته تطبیق‌های طولی و عرضی، حتماً یکی از این دو متغیر ثابت است و در تطبیق‌های مضمونی و فرمی هیچ‌کدام ثابت نیستند و واحد ثابت در اینجا، مضمون یا فرمی خاص است. با مطالعه این الگو و با در نظر داشتن همان معیارهای "زمانی" و "مکانی"، می‌توان آن را به شکلی کامل‌تر و کاربردی‌تر ارائه داد. در الگوی پیشنهادی این پژوهش نیز از جمله اولین تقسیم‌بندی‌هایی که در خصوص پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه صورت می‌گیرد، دسته‌بندی بر مبنای نوع گستره زمانی و مکانی است که به ترتیب با عناوین پژوهش‌ها یا مقایسه‌های عرضی^{۱۸} و طولی^{۱۹} شناسایی می‌شود. در پژوهش‌های عرضی، متغیر "زمان"، ثابت است و پژوهشگر به بررسی پیکره‌های مطالعاتی خود در گستره‌های جغرافیایی و فرهنگی متفاوت (در یک محدوده زمانی مشخص و ثابت) می‌پردازد، اما در نوع طولی، متغیر ثابت، "مکان" یا محدوده جغرافیایی است. به‌طور معمول در این قسم پژوهش‌ها، کاوش در تحولات و تطورات محتوایی و فرمی پیکره مطالعاتی، مبنای کار پژوهشگر است. نکته قابل‌تأمل در خصوص پژوهش‌های طولی، نوع انتخاب پیکره‌های مورد مطالعه است که می‌تواند تحولات و تکوین یک موضوع یا پدیده را در مسیر پیوسته تاریخی^{۲۰} دنبال کند^{۲۱} و یا بر مبنای برش‌هایی از دو یا چند مقطع تاریخی^{۲۲} در یک جغرافیای ثابت انتخاب شود؛ یعنی در یک پژوهش طولی، برش‌هایی از تاریخ یک محدوده جغرافیایی یا فرهنگی ثابت نیز می‌توانند با یکدیگر تطبیق داده شوند. لازم به ذکر است که در این نوع پژوهش‌ها، باید قبل از فرآیند تطبیق، چستی و چرایی ماهیت پدیده‌های هنری با زمینه‌های جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که شکل‌دهنده سطح ادراکی پدیدآورندگان و مخاطبان هنر است، تحلیل شود (تصویر ۲)؛ به‌بیان دیگر، قبل از شروع فرآیند تطبیق و توصیف شباهت‌ها یا تفاوت‌های موارد تطبیق، توجه به سنخیت، زمینه و زمانه، از اهمیت بسیار جدی برخوردار است و باید پدیده‌ها مورد



تصویر ۲. اهمیت تأثیر زمینه‌ها در پژوهش‌های تطبیقی موضوع محور (نگارندگان)

فضای سه‌بعدی در آثار تجسمی دوبعدی است (گامبریچ، ۱۳۸۸). هر چند ممکن است این گروه از پژوهش‌ها در مواردی ظاهراً هم‌پوشانی‌هایی با پژوهش‌های مضمونی نیز داشته باشند، اما تحلیل‌های حاصله از این پژوهش‌ها همواره نوع اندیشه و جهان‌بینی آفرینندگان آثار هنری را نشانه رفته و همین مسئله، فرآیند مطالعات تطبیقی تمهیدی را نسبت به شاخه دیگر، بسیار جذاب و هیجان‌انگیز ساخته است. اما گونه دیگری از پژوهش‌ها با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه، تطبیق‌هایی بوده که به‌طور معمول با هدف "طبقه‌بندی"^{۲۵} گستره‌ای از پیکره‌های مطالعاتی بر مبنای معیارها و متغیرهایی از پیش مشخص شده، انجام می‌گیرند. این نوع پژوهش‌ها را می‌توان در دو سطح توصیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار داد. در مطالعات بنیادین مرتبط با تاریخ هنر، شاهد بیشترین کاربرد این دسته از پژوهش‌ها به‌ویژه در سطح تحلیلی هستیم. از ویژگی‌های این گروه از پژوهش‌ها، می‌توان به ثابت بودن متغیرهای زمانی و مکانی در انتخاب پیکره‌های مطالعاتی مرتبط با آنها اشاره داشت. در ادامه، به برخی از گستره‌های موضوعی این مطالعات اشاره شده است: شناسایی و تحلیل ویژگی‌های مشترک منطقی‌های (سبک‌شناسی هنر چین)، شناسایی و تحلیل ویژگی‌های مشترک تاریخی (سبک‌شناسی هنر پیشاتاریخ)، شناسایی و تحلیل ویژگی‌های مشترک دینی یا اعتقادی (سبک‌شناسی هنر اسلامی)، شناسایی ویژگی‌های مشترک گروهی (پژوهش در مکاتب هنری)، شناسایی ویژگی‌های مشترک شخصی (طبقه‌بندی یا سبک‌شناسی مجموعه آثار یک هنرمند). البته در بسیاری موارد در این نوع پژوهش‌ها، پیکره مطالعاتی

انتخابی، ترکیبی از پیکره‌های ذکر شده است؛ به‌عنوان مثال، "سبک‌شناسی هنر چین در دوران امپراطوری هان" و یا "مطالعه ویژگی‌های هنر اسلامی در آفریقا". از دیگر معیارها برای دسته‌بندی این‌گونه پژوهش‌ها، طبقه‌بندی بر مبنای رسانه‌ای خاص است.^{۲۶} تصویر ۳، الگوی پیشنهادی نویسندگان را برای شناسایی و تفکیک انواع شکل‌های تطبیق در پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه نشان می‌دهد. ذکر گو، "تطبیق میان‌رشته‌ای" را به‌عنوان یکی از ارکان پنج‌گانه الگوی خود معرفی نموده است و آن را دشوارترین نوع مطالعات تطبیقی هنر می‌داند (ذکر گو، ۱۳۸۱: ۱۷۱). اما با مرور نمونه‌هایی که وی از این تطبیق ارائه کرده، آشکار می‌شود که مقصود نویسنده از این گروه تطبیق، به نوعی، مقایسه تحولات فرم و محتوا در قالب‌های متفاوت بیانی هنر است؛ «این نوع تطبیق، بنیادی انتزاعی دارد. ذهن پژوهنده می‌بایست از ساحت‌های فرم و محتوا فراتر رود و این دو پدیده (فرم و محتوا) را در نظام و سیستمی انتزاعی و فراتر از حیطه محدود رشته‌های هنری ادراک نماید. این نگرش، حواس پنج‌گانه را به هم نزدیک می‌کند و قابلیت یکی را به دیگری فراهم می‌آورد. قابلیت انطباق، درک و ارتباط رنگ و آوا، فرم و رنگ، حجم و آوا، حرکت و رنگ، حرکت و آوا و نیز فرم و آوا، از این مقوله است» (همان). به نظر می‌رسد این نوع برداشت از تطبیق میان‌رشته‌ای، برداشتی صحیح اما بسیار محدود است و این مهم با بررسی مبانی نظری ارائه‌شده برای "میان‌رشته‌ای‌ها" و تنوع و تکثر روزافزون این مفهوم، آشکارتر می‌شود. با توجه به اینکه یکی از اهداف اصلی این پژوهش، توسعه شاخه "میان‌رشته‌ای" در الگوهای پیشین



تصویر ۳. انواع شکل‌های تطبیق در پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه (نگارندگان)

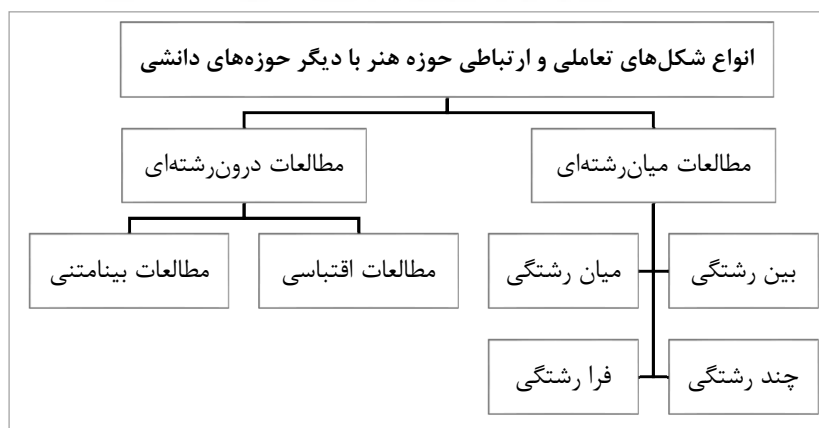
می نمود. با مطالعه و کنکاش در مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در خصوص مطالعات میان‌رشته‌ای (به معنای عام)، انواع شکل‌های تعاملی و ارتباطی حوزه‌های دانشی دیگر با حوزه مطالعاتی هنر را می‌توان در قالب تصویر ۴ نشان داد. در اینجا این ارتباطات، در دو گروه کلی معرفی شده‌اند؛ "مطالعات میان‌رشته‌ای" که حاصل تعامل و همکاری رشته‌های غیرهنری با موضوعات و مسائل طرح‌شده در حوزه هنر بوده و "مطالعات درون‌رشته‌ای" که حاصل گفت‌وگوها و تعاملات درونی رشته‌های هنری در قالب زبان‌ها و رسانه‌های مختلف هنری هستند.

در فرآیند پیشبرد مطالعات میان‌رشته‌ای در ارتباط با حوزه‌های مرتبط با هنر، از منظر و رویکردی متفاوت به مسائل دنیای هنر نگریسته می‌شود؛ به دیگر سخن، در اینجا، موضوع و پیکره مطالعاتی در دنیای هنر جای دارد، اما رویکرد، نظریه و راهکار پیشبرد آن، از حوزه دانش‌های دیگر اخذ شده و به نوعی، دیدگاه، نظریه، بیان مسئله و روش حل مسئله از رشته‌های دیگر بر پیکره مطالعاتی هنر تطبیق داده می‌شود. ماهیت پیچیده انسان و عدم توانایی یک رشته معین در شناخت و تبیین تمامی پدیده‌های انسانی، ضرورت این‌گونه مطالعات را بیش از هر زمانی روشن می‌کند. بنابراین، استفاده از دستاوردهای حوزه‌های متنوع علمی و تخصصی در فهم پدیده‌های انسانی می‌تواند فرآیند مشترک کارکرد مختلف گونه‌های پرشمار علوم انسانی و علوم تجربی را شکل دهد. یکی از اهداف مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی، مشاهده پدیده‌ها، مکمل‌سازی، تداخل، ترکیب و نفی حصر تخصص‌گرایی^{۲۷} در حیطه‌های معین است؛ به این معنی که «رشته‌های تخصصی، کم و بیش باید از چند و چون رشته‌های همسایه خود مطلع باشند تا اینکه از نگاه جامع‌تری برخوردار شوند و در نتیجه از تک‌بعدی دیدن پدیده‌ها اجتناب ورزند»

و شکل دادن به چارچوبی شناختی و کاربردی کامل‌تر برای نوع ارتباط و تعامل پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی است، در ادامه، ضمن مرور مبانی نظری و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در مطالعات میان‌رشته‌ای، به تفکیک این گروه از پژوهش‌های تطبیقی، بر مبنای نوع و شدت ارتباط پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی، می‌پردازیم.

پژوهش‌ها و مطالعات میان‌رشته‌ای

در دهه‌های اخیر و به‌طور دقیق‌تر از ابتدای دهه ۱۹۶۰ به این‌سو، پژوهشگران حوزه زیبایی‌شناختی در دنیای هنر، پاسخ حجم زیادی از سؤالات و مسائل خود را در دنیای خارج از هنر و زمینه‌هایی غیر زیبایی‌شناختی یافتند؛ در این میان، نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های دانش‌هایی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، کاربرد بیشتری داشتند. از سوی دیگر، جذابیت دنیای هنر و مسائل پیرامون آن، بسیاری از پژوهندگان دیگر عرصه‌ها را به دنیای هنر جلب کرد؛ «این حوزه‌های دانشی به جای تفسیرهای سنتی معنوی یا زیبایی‌شناختی صرف (دین‌گرایانه و ذوق‌گرایانه)، مسائل پیرامون حوزه هنر را با علل خارجی و غیرزیباشناسانه تبیین می‌نمودند» (هینیک، ۱۳۸۴: ۳۱). همچنین در عرصه‌های دانشی در سطح کلان، ضرورت تعامل و همکاری رشته‌ها برای حل مسائل پیچیده بشری بیشتر احساس می‌شد (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۵۸) که نتیجه آن، راهکارهای عملیاتی برای همکاری رشته‌ها در بسیاری از حوزه‌ها بود. "آفرینش هنری" و مسائل زیبایی‌شناختی و غیرزیبایی‌شناختی مرتبط با "خلق اثر توسط هنرمند" و "ادراک اثر توسط مخاطب" نیز از جمله مسائل پیچیده‌ای بودند که تحلیل و تبیین آنها، ضرورت پیوندهای بیشتر، عمیق‌تر و البته رسمی‌تر میان‌رشته‌های گوناگون را ایجاد



تصویر ۴. انواع شکل‌های تعاملی و ارتباطی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی (نگارندگان)

(ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۵ و ۲۶). این رویکرد، ساختاری بارور شده از رویکردها، روش‌ها و الگوهای رشته‌های گوناگون دارد که حاصل آن، فهم و گستره ادراکی جامع‌تر برای یک موضوع یا پدیده است. بر اساس تعریف، «رویکرد میان‌رشته‌ای، با وصفی تعاملی همراه است و پیوندهای میان رشته‌ها را برای بساختن یک کلیت هماهنگ و منسجم، تحلیل، تلفیق و هم‌آهنگ می‌کند»^{۲۸} (ضرغامی و بهروز، ۱۳۹۴: ۸۳) و این برساخته تبیینی هم‌آهنگ و منسجم، چیزی است که خلأ آن به شدت در پیکره‌های مطالعاتی مرتبط با هنر احساس می‌شود که حاصل این فقدان، فروکاهش نقدها و مطالعات پیرامون آثار و پدیده‌های هنری به تک‌گویی‌هایی سلیقه‌ای و شخصی است. مطالعات میان‌رشته‌ای به نوعی، حاصل یک نیاز فراگیر حوزه‌های مرتبط با علوم انسانی هستند و بر همین اساس است که این مطالعات خود را محتاج مواجهه جدی و روشمند با انواع حوزه‌های دانشی می‌دانند و سعی دارند با حفظ ماهیت علمی و تخصصی هر یک، از دیدگاه‌های مختلف بهره‌گیرند. شاید نشانه‌هایی از پرداختن به این رویکردها در حوزه آموزش آکادمیک هنر را بتوان در استفاده از روش‌های پژوهش و تحقیق رایج در حوزه علوم اجتماعی، روان‌شناسی، علوم تربیتی و غیره در پژوهش‌های پیرامون دنیای هنر جستجو نمود؛ اما به نظر می‌رسد اهداف رویکردها و مطالعات میان‌رشته‌ای، فراتر از وام‌گیری صرفاً "روش" از حوزه‌های دیگر باشند. پژوهش در حوزه‌ای مانند هنر که با اصیل‌ترین، عمیق‌ترین و جهان‌شمول‌ترین ادراکات، احساسات و نیازهای انسانی مرتبط است، ضرورت حضور دانش‌های ناظر دیگر با رویکردها و الگوهای شناختی متکثر را آشکار می‌سازد و در این میان، میان‌رشته‌ای، به‌عنوان برنامه پژوهشی مبتنی بر کثرت‌گرایی، «فرد محقق و پژوهشگر را از سطح واحد و محدود یک حوزه از دانش، فراتر برده و نسبت به دانش‌های مختلف ناظر بر مسئله‌ای واحد، توجه نشان می‌دهد» (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۰: ۲۹). با رشد و گسترش فعالیت‌های میان‌رشته‌ای، هم‌اکنون رویکردها و گونه‌های متعدد و مختلفی از میان‌رشته‌ای در دسترس هستند که این تنوع، بیانگر نسبت و نحوه پیوند و تعامل میان دانش، مفاهیم، روش‌ها، تجارب و ابزارهای مختلف از رشته‌های گوناگون در خصوص موضوع یا مسئله مورد نظر است (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۵۸). مهم‌ترین گونه‌های میان‌رشته‌ای که در مطالعات تطبیقی مرتبط با هنر نیز کارکردهایی داشته، عبارت هستند از: بین‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای، چندرشته‌ای و فرارشته‌ای. در ادامه، ضمن معرفی ماهیت این میان‌رشته‌ها، به چگونگی تعمیم مسائل حوزه هنر با هر یک از آنها می‌پردازیم.

• بین‌رشته‌گی^{۲۹} عبارت است از «بررسی و مطالعه یک پدیده یا موضوع علمی مرتبط با یک رشته خاص، با استفاده از مبانی، تجارب و مهارت‌های صرفاً روشی و آزمایشگاهی رشته علمی یا حوزه پژوهشی دیگر» (Seipel, 2005: 79). به بیان دیگر، این فعالیت، مسئله یا پدیده‌ای از یک رشته را از نظرگاه روشی یک رشته دیگر، مورد بررسی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، در این گونه مطالعات، نگرش نسبت به موضوعات و مسائل یک رشته خاص، با ابزارها و دوربین‌های یک رشته دیگر دنبال می‌شود (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۵۹). "فیزیک موسیقی"^{۳۰}، مثال مناسبی برای توصیف یک حوزه و فعالیت بین‌رشته‌ای است. در اینجا و در آزمایشگاه فیزیک، از دانش، نظریه‌ها و وسایل آزمایشی فیزیک استفاده می‌شود تا اصول و ابعاد آواشناختی موسیقی مورد کاوش قرار گیرند. در این فرآیند، آنچه موضوع و کانون مطالعه بوده، موسیقی است نه فیزیک و موسیقی به مثابه یک موضوع یا پدیده علمی و هنری، صرفاً از منظر اصول نظری و روش‌شناختی علم فیزیک (مطالعه در آزمایشگاه) بررسی می‌شود. مواردی مانند "فیزیک رنگ"^{۳۱} و "شیمی رنگ"^{۳۲}، از دیگر نمونه‌های بین‌رشته‌ای مرتبط با حوزه هنر هستند؛ به طوری که حجم زیادی از مبانی زیبایی‌شناختی رنگ در سطح آکادمیک، بر مبنای یافته‌های بین‌رشته‌ای مذکور حاصل شده است. در حقیقت، «بین‌رشته‌گی، فعالیت و فرآیندی است که در آن، یک رشته یا حوزه مطالعاتی، نقش محوری، مبنایی و زمینه‌ای دارد و رشته یا حوزه علمی دیگر، نقش ابزاری و روشی» (Newell et al, 1982: 24). نمونه بارز دیگری از مطالعات بین‌رشته‌ای در حوزه هنر را می‌توان در بخشی از میراث پژوهشی حوزه جامعه‌شناسی هنر^{۳۳} یافت. ناتالی هینیک^{۳۴} (۱۳۸۴) در بررسی تاریخ مطالعات جامعه‌شناسانه هنر، از سه دوره و نسل یاد می‌کند که به ترتیب عبارت هستند از: زیبایی‌شناسی جامعه‌شناختی (هنر و جامعه)، تاریخ اجتماعی هنر (هنر در جامعه) و هنر به مثابه جامعه (جامعه‌شناسی پیمایشی هنر) که دو دوره نخست با ویژگی‌هایی که برای مطالعات بین‌رشته‌ای برشمردیم، مطابقت زیادی دارند. به بیان دیگر، در این مطالعات، توصیف چپستی و تحلیل چرایی موضوعات و پدیده‌های هنری، با استفاده از رویکردها، روش‌ها و ابزارهای جامعه‌شناختی و اکثراً توسط جامعه‌شناسان انجام گرفته است. همچنین، مباحثی مانند اقتصاد هنر^{۳۵} و مدیریت هنر^{۳۶} را می‌توان در این دسته از مطالعات جای داد (تصویر ۵).

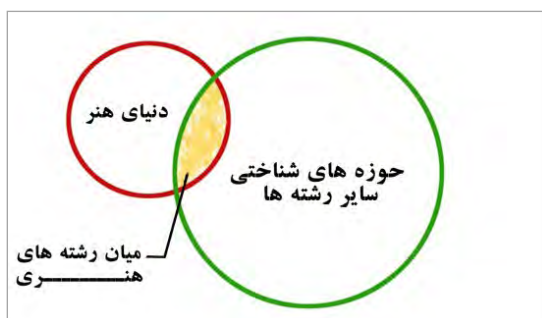
• میان‌رشته‌گی^{۳۷} به‌عنوان گونه‌ای خاص، «به تعامل آگاهانه و روشمند حرفه‌ای میان کنشگران و متخصصان رشته‌ها در حوزه‌های مختلف اطلاق می‌شود» (خورسندی

پژوهشی جدید ایجاد می‌شوند که این رشته‌ها حاصل پژوهش، آزمایش و تجربه‌های جدیدی بوده که طی سال‌ها همکاری میان رشته‌های شکل می‌گیرند (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۶۲). در گستره مطالعات مرتبط با هنر، به نظر می‌رسد در سالیان اخیر، "جامعه‌شناسی هنر" با همکاری‌های عمیق جامعه‌شناسان و پژوهشگران هنر توانسته خود را در سطح آکادمیکی از میان رشته‌ای مطرح کند. سطح سوم میان‌رشته‌ای، سطح کاربردی بوده که حاصل تعامل و همکاری میان رشته‌ها در عمل است. "هنر درمانی"^{۴۱}، از حوزه‌های کاربردی شاخص میان‌رشته‌ای بوده که خود حاصل همکاری و تعامل دانش‌های روان‌شناسی و زیبایی‌شناسی (ابژکتیو و سابلژکتیو) است. همچنین می‌توان از "دیجیتال آرت"^{۴۲} به‌عنوان یکی دیگر از فعالیت‌های کاربردی میان‌رشته‌ای نام برد که امروزه گستره کاربردی وسیعی را در طراحی انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای و نرم‌افزارهای تعاملی به‌دست آورده است (تصویر ۶).

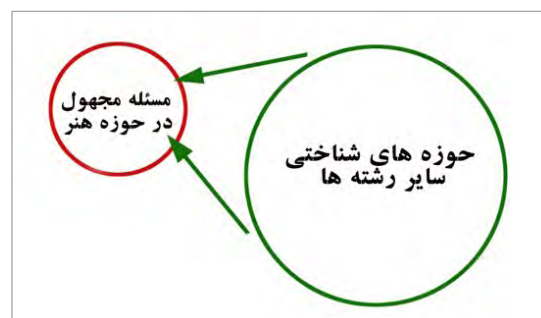
• چندرشته‌گی^{۴۳}؛ بر مبنای این مطالعات، هر یک از کنشگران و متخصصان رشته‌های مختلف، در بررسی و مطالعه یک مسئله یا موضوع مشترک، از نظرگاه معرفتی و روشی (رشته‌ای) خاص خود فعالیت می‌کند؛ «چندرشته‌گی، یک رویکرد تلفیقی/ غیرتلفیقی میان رشته‌ها است که هر رشته در آن، نقش و موقعیت مستقلی دارد و همواره هویت‌های معرفتی و روش رشته‌ای خود را حفظ می‌کند، اما فعالیت‌ها و نتایج کار، به مسئله و موضوعی واحد معطوف است» (Augsburg, 2005: 182). به بیان دیگر، افرادی که در یک پروژه یا برنامه چندرشته‌ای فعالیت می‌کنند، ممکن است از کار دیگر رشته‌ها نیز اطلاعاتی کسب کرده، اما در کار تخصصی آنان دخالتی نمی‌کنند. در فعالیت چندرشته‌ای، از دانش و چشم‌اندازهای چندین رشته برای شناخت و فهم دقیق‌تر و جامع‌تر یک مسئله یا موضوع مشترک استفاده می‌شود و در این فرآیند، «دانش‌ها و برنامه‌ها الزاماً با هم ترکیب نمی‌شوند، بلکه هر یک مسیر خود را می‌پیمایند؛ اما در نهایت، یافته‌ها و شناخت‌ها با هم تلفیق می‌شوند» (Stember, 1998: 342). در مطالعات

طاسکوه، ۱۳۸۷: ۹۲). در میان‌رشته‌گی، متخصصان رشته‌ها و حوزه‌های مختلف دانشی، با هدفی مشخص و از پیش تعیین‌شده به مرزهای معرفتی و روشی یکدیگر ورود پیدا کرده تا با توجه به ضرورت‌ها و نیازهای جدید، به گسترش اقلیم‌های معرفتی جدید، ایجاد ساختارهای آکادمیک نوین و شیوه‌ها و ابزارهایی برای شناخت یا فهم مسائل دست یابند. «در همکاری میان‌رشته‌ای، افراد، فعالیت‌های خود را با یکدیگر هماهنگ و از طریق همان دیوارهایی که آنها را از یکدیگر جدا می‌سازند، به تعامل با یکدیگر می‌پردازند» (رولاند، ۱۳۸۷: ۱۳۶). در اینجا بر خلاف مطالعات بین‌رشته‌ای، در نتیجه تعامل دو حوزه تخصصی و با توجه به نوع مسئله مورد مطالعه، نظریه، روش و گاه ابزارهای جدیدی ایجاد شده یا گسترش می‌یابند. به بیان دیگر، میان‌رشته‌گی‌ها در خصوص موضوعات و پدیده‌هایی کاربرد دارند که شناخت و فهم آنها توسط دانش، نظریه‌ها، ساختارها، ابزارها و شیوه‌های علمی واحدی امکان‌پذیر نیست، یا حداقل دستاورد کامل و جامعی ارائه نمی‌دهد. با توجه به نوع مسئله یا پدیده مورد مطالعه، فعالیت‌های میان‌رشته‌گی در سه سطح "نظری"، "آکادمیک" و "کاربردی" قابل بررسی هستند.

نسل سوم مطالعات جامعه‌شناسی هنر (هنر به مثابه جامعه)، نمونه‌مصدیقی خوبی از فعالیت‌های نظری میان‌رشته‌ای است. در این حوزه، پژوهشگر جامعه‌شناس علاوه بر تخصص رشته‌ای خود، باید از طرق مختلف، اشراف کامل و همه‌جانبه‌ای نیز بر موضوع مورد مطالعه (هنر) داشته باشد (هینیک، ۱۳۸۴: ۷۹)؛ ضرورتی که در مطالعات بین‌رشته‌ای وجود نداشت. برای نمونه، می‌توان به نظریه هوارد بکر^{۳۸} (1972) تحت عنوان "هنر به مثابه کار جمعی"^{۳۹} اشاره داشت که از نظریه‌های ارائه‌شده در حوزه جامعه‌شناسی هنر بوده و در پاسخ به مسئله "مرجعیت و کیستی صاحب اثر"، به‌ویژه در هنرهایی مانند سینما، تئاتر، موسیقی و اپرا، ارائه شده است.^{۴۰} دومین سطح میان‌رشته‌گی، سطح "آکادمیک" است. در این سطح، از هم‌آمیزی دو رشته، ساختارها و رشته‌های دانشگاهی و



تصویر ۶: نوع ارتباط حوزه‌های دانشی در میان‌رشته‌گی (نگارندگان)



تصویر ۵: نوع ارتباط حوزه‌های دانشی در بین‌رشته‌گی (نگارندگان)

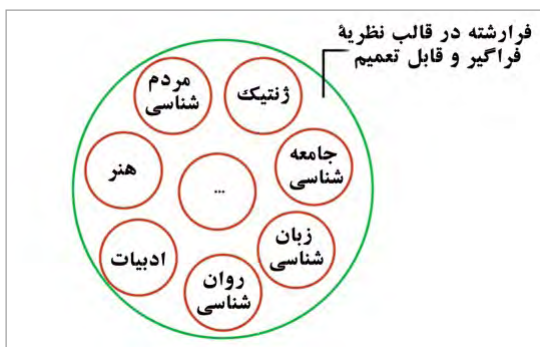
چندرشتگی، به‌طور پیش‌فرض، هیچ‌یک از تخصص‌ها و حوزه‌های دانشی، نقشی غالب ندارد، هر چند که ممکن است با توجه به نوع مسئله یا پدیده مورد مطالعه، حضور و نقش رشته یا رشته‌هایی پررنگ‌تر باشد. یک پروژه "باستان‌شناسی"، نمونه مناسبی برای توصیف چندرشتگی است. در فرآیند انجام یک پژوهش باستان‌شناسی، باستان‌شناسان که خود صاحب‌نظرانی چندرشته‌ای و چند مهارتی بوده، برای پی بردن به قدمت و چیستی یک تمدن، از متخصصان سایر رشته‌ها مانند؛ زمین‌شناسی، تاریخ، زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی، انسان‌شناسی و گاه تخصص‌های دیگر بهره‌مند می‌شوند. از جمله فعالیت‌های چندرشته‌ای دیگر که در فرآیند آنها مباحث و نظریه‌های هنری و زیبایی‌شناختی نیز حضور فعال دارند، می‌توان به مواردی همچون؛ "مطالعات اسلامی"، "مطالعات فرهنگی"، "مطالعات بومی"، "مطالعات ایران‌شناسی" و "مطالعات زنان" اشاره داشت (تصویر ۷).

• فرارشتگی^{۴۴} عبارت است از «همگرایی چشم‌اندازها و نگاه‌های علمی، فلسفی و معرفتی به منظور دست‌یابی به شناخت حقیقت، طبیعت و معرفت» (Davidson, 2004: 301). فرارشتگی، بر پدیده‌ها و پرسش‌های بنیادینی متمرکز است که ماهیت فلسفی - معرفتی دارند. پرسش‌ها و تأملات درباره ماهیت انسان، ماهیت نظام‌های دانش، ماهیت علم، ماهیت نظام‌های فکری و جهان‌بینی‌ها، از موضوعات اصلی فرارشتگی هستند. به بیان دیگر، این مطالعات، دانش‌ها، تجربه‌ها و روش‌های آن سوی مرزهای رشته‌ها و تخصص‌های مرسوم آکادمیک را جستجو می‌کنند (Nègre, 2004). بنیان‌های شکل‌گیری فرارشتگی بر این نظر استوار هستند که «مفهوم رشته، به خودی خود مفهومی نادرست، منسوخ‌شده و ابزاری برای حفظ منافع خاص محسوب می‌شود» (رولاند، ۱۳۸۷: ۱۳۴) و بر همین اساس است که فرارشته‌ای، تأکید فراوانی بر کنار گذاشتن مرزهای رشته‌ای دارد. جهان‌شمول بودن و تعمیم‌پذیری گسترده دستاوردهای مطالعات فرارشته‌ای بر

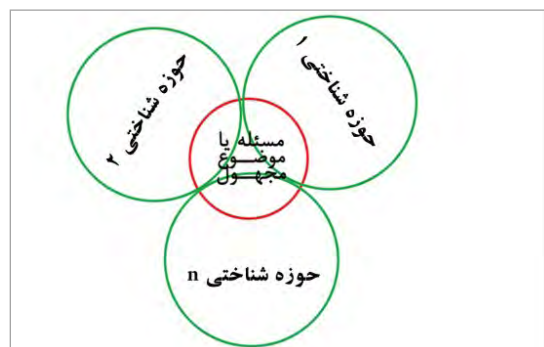
مسائل و پدیده‌های حوزه‌های مطالعاتی و اندیشه‌ای مختلف، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن است.

فرارشتگی را می‌توان در بُعد "معرفت‌شناختی"^{۴۵} و "انتقادی"^{۴۶}، مورد مطالعه قرار داد. فلسفه و هدف فرارشتگی در سطح معرفت‌شناختی، تبیین و فهم هستی و معرفت بوده و محصول آن، کسب دانش‌های بنیادین، نظریه‌های جهان‌شمول و معرفت‌های وحدت‌بخش است. از نظریه‌های معرفتی فرارشته‌ای که قابل تطبیق بر مباحث و موضوعات حوزه هنر نیز بوده‌اند، می‌توان به "نظریه سیستم‌ها"^{۴۷} اشاره داشت؛ چنانکه مریدی و تقی‌زادگان (۱۳۸۸) در کتاب "کار هنر؛ بررسی جامعه‌شناختی عناصر ساختاری سیستم هنر"، به نوعی، به تعمیم اجزای الگوی سیستمی پارسونز^{۴۸} در مسائل دنیای هنر پرداختند. اما شاید یکی از جذاب‌ترین مباحث معرفتی در این حوزه، مباحث "صورت‌های شناختی سمبلیک" ارنست کاسیرر^{۴۹} (۱۳۹۰) باشد. کاسیرر در تبیین تئوری معرفت‌شناسانه خود، فرم‌هایی مانند؛ "هنر"، "اسطوره"، "زبان" و "علم" را صورت‌هایی قراردادی از شناخت و معرفت انسان نسبت به خود و جهان پیرامون خود توصیف می‌کند که هر یک از این صورت‌ها، قراردادهایی وحدت‌بخش در گستره تاریخی و جغرافیایی حیات انسانی داشته و دارند (کاسیرر، ۱۳۹۰). وی در جلد دوم کتاب "فلسفه صورت‌های سمبلیک"^{۵۰}؛ آگاهی اسطوره‌ای^{۵۱}، به تشریح ویژگی‌ها و قراردادهای وحدت‌بخش "اندیشه اسطوره‌ای"^{۵۱} پرداخته است. یافته‌های او در این زمینه، قابلیت تحلیل بسیاری از آثار و هنرهای روایتی (ادبیات، سینما، تئاتر، تصویرسازی) را دارند.

از مهم‌ترین جریان‌های فرارشته‌ای "انتقادی" در نیمه دوم قرن گذشته، می‌توان به مطالعات "پسااستعماری"^{۵۲} اشاره کرد (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۷۳). این مطالعات، درصدد توصیف و تبیین میراث فرهنگی دوران استعمار بر فرهنگ مستعمره‌ها هستند. هایدمایر^{۵۳} در کتاب "تاریخ تاریخ هنر"^{۵۴}؛ سیری در تاریخ تکوین نظریه هنر^{۵۴}، به تأثیر



تصویر ۸. نوع ارتباط حوزه‌های دانشی در فرارشتگی (نگارندگان)



تصویر ۷. نوع ارتباط حوزه‌های دانشی در چندرشتگی (نگارندگان)

است که از طریق آن، پرتو جدیدی بر شناخت انسان و تاریخ او افکنده می‌شود. پژوهش‌های بالچ، با اهداف و نیز مفروضات گسترش‌یابنده‌ای همراه بوده که نتایج آنها اطلاعات مفید و راه‌گشایی را در اختیار دیگر حوزه‌ها به‌ویژه تاریخ هنر قرار دادند (پرتوی، ۱۳۸۹).

مطالعات درون‌رشته‌ای^{۶۲} در حوزه هنر

در این گروه از مطالعات بر خلاف میان‌رشته‌ای‌ها، تعامل و همکاری میان حوزه هنر و دیگر رشته‌های تخصصی صورت نمی‌گیرد، بلکه موضوع و هدف اصلی، بررسی گفتمان‌ها، تعاملات و داد و ستدها در گستره شاخه‌ها و رسانه‌های هنری و در چارچوب‌های مسائل درون‌زبانی، بین‌زبانی و بین‌رشته‌ای است و این دقیقاً همان نوع تطبیقی بوده که ذکرگو نیز در الگوی خود بدان پرداخته است و رسالت این نوع تطبیق را کشف وجوه مشترک در قالب‌های بیانی متفرق می‌داند (ذکرگو، ۱۳۸۱: ۱۷۱). به‌عنوان نمونه، "بینامتنیت" و "اقتباس"، از حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی مطرح درون‌رشته‌ای در هنر هستند. الهام گرفتن آثار از آثار، حضور بخشی از اثر در اثری دیگر و ترجمان تصویری، موسیقایی یا نمایشی روایتی مکتوب، از نمونه موضوعات قابل طرح در مطالعات درون‌رشته‌ای بوده که البته در دهه‌های اخیر برای هر یک از این موارد دسته‌بندی‌ها، اصول و الگوهای کارآمد ارائه شده‌اند^{۶۳}.

نظریه‌های "پسااستعماری"^{۵۵}، "مارکسیستی"^{۵۵} و "فمینیستی"^{۵۶} در فرآیند بازنگری به مطالعات تاریخ هنر اشاره می‌کند که نظریه‌پردازان هر حوزه، انتقادهای خود را در تقابل با برتریت نژاد^{۵۷}، طبقه^{۵۸} و جنسیتی^{۵۹} خاص در شکل‌یابی تاریخ سنتی هنر اعلام می‌دارند (هایدمایر، ۱۳۸۸) (تصویر ۸).

در اینجا لازم است تا اشاره‌ای به مفهوم "دانش‌های تطبیقی"^{۶۰} داشته باشیم. در تبیین این مفهوم می‌توان گفت که دانش‌های موسوم به تطبیقی، امروزه فضای بین "دانش‌های محض" و "دانش‌های میان‌رشته‌ای" را اشغال نموده‌اند. این دانش‌ها که قرابت زیادی با سطح آکادمیک میان‌رشته‌ای‌ها دارند «...تا حد زیادی با توجه به پیکره مطالعاتی خود تعریف می‌شوند...» (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲). از نظر تاریخی، بسیاری از دانش‌های تطبیقی، حاصل برخورد و مقایسه موضوعات علمی غرب و شرق به‌ویژه هندواروپایی هستند؛ چنانچه دانش‌هایی همچون زبان‌شناسی تطبیقی، فلسفه تطبیقی، اسطوره‌شناسی تطبیقی و به زعم برخی پژوهشگران "هنر تطبیقی" نیز از این قاعده پیروی می‌کنند (همان: ۲۴). برای نمونه، ادوین سویتفالت بالچ^{۶۱} به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران "هنر تطبیقی"، فعالیت خود در این زمینه را با مقایسه آثار غرب با شرق آغاز نمود. از دیدگاه وی، هنر تطبیقی، بررسی و شناخت روابط و تعامل میان هنرها در نقاط گوناگون جهان

نتیجه‌گیری

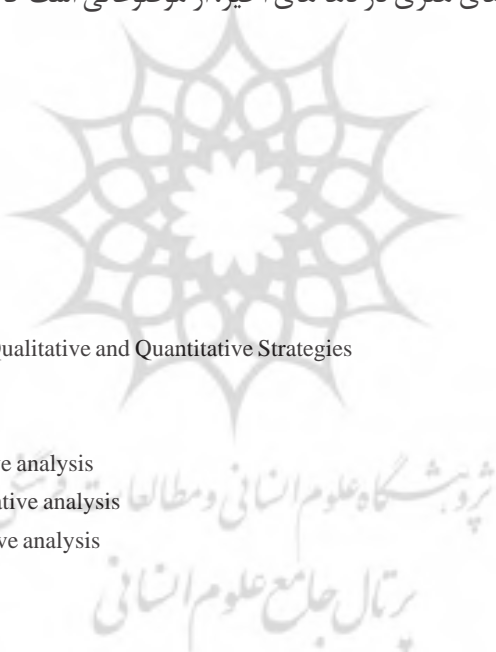
ملاحظه پژوهش یا مطالعه تطبیقی به‌عنوان یک فرآیند مجزا و متفاوت تحقیقی، مسئله‌ای بوده که حداقل در کشور ما چندان به آن پرداخته نشده است و دروس و سرفصل‌های مرتبط با این پژوهش‌ها در سطح تحصیلات تکمیلی نیز کمتر به روش‌شناسی متفاوتی نسبت به روش‌های تحقیق معمول (توصیفی، تحلیلی، علی، هم‌بستگی و غیره) اشاره داشته‌اند. شاید به همین دلیل، برخی صاحب‌نظران در حوزه روش تحقیق، تمایز پژوهش‌ها و مطالعات تطبیقی را تنها در پیکره مطالعاتی دو یا چندگانه آنها می‌دانند. مسئله اصلی در این پژوهش، معرفی و دسته‌بندی گونه‌های مختلف پژوهش‌ها و مطالعات تطبیقی در حوزه هنر است و نگارندگان مقاله، سعی در توسعه و کامل کردن الگوهای ارائه‌شده برای شکل‌دهی، شناسایی و دسته‌بندی پژوهش‌ها و مطالعات تطبیقی در این حوزه بر مبنای "نوع ارتباط پیکره‌های مطالعاتی حوزه هنر با دیگر حوزه‌های دانشی" و نیز "گستره‌های زمانی و مکانی پیکره‌های مطالعاتی مورد تطبیق" داشتند. در همین راستا و با هدف پاسخ‌گویی به سؤالات پژوهش، در گام نخست با در نظر داشتن نتایج پیشینه‌های پژوهشی مربوطه، ضمن بررسی پژوهش‌های تطبیقی با پیکره‌های مطالعاتی دو یا چندگانه، با در نظر گرفتن گستره‌های زمانی و مکانی پیکره‌های مورد تطبیق، به کامل کردن نتایج پژوهش‌های پیشین در این زمینه پرداخته شد؛ همچنین، مطالعه مبانی نظری در دسترس و دسته‌بندی‌های حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای و بر ساختن چارچوبی برای مطالعات میان‌رشته‌ای هنر، از دیگر فرآیندهای مطالعاتی و تحقیقاتی در این پژوهش بود. در پاسخ به سؤال نخست پژوهش، انواع شکل‌های تعاملی و ارتباطی حوزه‌های دانشی دیگر با حوزه مطالعاتی هنر را می‌توان در دو گروه کلی جای داد؛ "مطالعات میان‌رشته‌ای" که حاصل تعامل و همکاری رشته‌های غیرهنری با

موضوعات و مسائل طرح‌شده در حوزه هنر بوده و "مطالعات درون‌رشته‌ای" که حاصل گفت‌وگوها و تعاملات درونی رشته‌های هنری در قالب زبان‌ها و رسانه‌های مختلف هنری هستند. در گروه نخست، مواردی همچون؛ بین‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای، چندرشته‌ای و فرارشته‌ای قرار می‌گیرند که هر یک طبق تعریف و محدوده کاربردی خود، گونه‌هایی از مطالعات و تعاملات میان‌رشته‌ای حوزه هنر را در بر می‌گیرند. ارائه چشم‌اندازی کلی‌نگرتر، جامع‌تر و ارائه تحلیل‌هایی قابل‌فهم‌تر از مسائل پیچیده و غالباً غامض "زیبایی‌شناختی" را می‌توان از ویژگی‌های مطالعات میان‌رشته‌ای در هنر برشمرد. مواردی همچون؛ "بینامتنیت" و "اقتباس" نیز از گونه‌های مطالعاتی و پژوهشی مطرح درون‌رشته‌ای در هنر بوده که به بررسی گفت‌وگوها، تعاملات و داد و ستدها در گستره شاخه‌ها و رسانه‌های هنری و در چارچوب‌های مسائل درون‌زبانی، بین‌زبانی و بین‌رشته‌ای می‌پردازند. در فرآیند پاسخ‌گویی به سؤال دوم پژوهش در خصوص دسته‌بندی پژوهش‌های تطبیقی در حوزه هنر بر مبنای گستره زمانی و مکانی پیکره‌های مطالعاتی، با مبنا قرار دادن الگوی شناختی ارائه‌شده توسط ذکرگو در این خصوص، به تکمیل و توسعه آن پرداخته شد. تطبیق‌های تمهیدی و نیز تطبیق‌هایی با هدف طبقه‌بندی، از جمله مواردی بوده که به الگوی ذکرگو اضافه شدند.

در پایان، به‌عنوان پیشنهادی برای پژوهش‌های آتی در این زمینه، بر این نکته تأکید می‌شود که پرداختن به انواع و شکل‌های مختلف ارتباطات درون‌رشته‌ای و نوع تعاملات گونه‌ها و رسانه‌های مختلف هنری با یکدیگر، به‌ویژه با توجه به تحولات سریع رسانه‌های هنری در دهه‌های اخیر، از موضوعاتی است که می‌تواند در توسعه و تکمیل چنین پژوهش‌هایی مفید باشد.

پی‌نوشت

1. Comparative study
2. Comparative Literature
3. Comparative studies in Art
4. Charles Ragin
5. Comparative Method: Beyond Qualitative and Quantitative Strategies
6. Variable-oriented
7. Case-oriented
8. Crisp-set Qualitative comparative analysis
9. Multi-value Qualitative comparative analysis
10. Fuzzy-set Qualitative comparative analysis
11. Boolean algebra
12. Allegorical reasoning
13. Deductive reasoning
14. (مقدمه کبری، مقدمه صغری، نتیجه)
15. Inductive reasoning
16. Macro-causal analysis
17. Stanley Lieberson
18. Crosswise
19. Longitudinal
20. Chronological
21. به این دسته اخیر، پژوهش‌هایی تکوینی یا سیر تحولی نیز گفته می‌شود.
22. Sclice
23. Ernst Gombrich
24. The Preference for the Primitive: Episod in the History of Western Taste and Art
25. Classification



۲۶. به عنوان مثال، گاه پژوهشگر در سبک‌شناسی یا طبقه‌بندی رسانه‌محور، به دنبال ویژگی‌های ثابت تکرار شده در مجسمه‌های عصر باروک بوده، اما در سبک‌شناسی یا طبقه‌بندی کلی، به دنبال ویژگی‌های بنیادین هنر گوتیک فارغ از نمود رسانه‌ای آن است. در حالت معمول، هر چه از سبک‌شناسی رسانه‌محور به سمت توصیف‌های کلی حرکت کنیم، ویژگی‌های ثابت پیکره مطالعاتی به شکلی محدودتر و انتزاعی‌تر ظاهر می‌شوند.

27. Specialized approach

۲۸. به عبارت دیگر، از این پس، دیگر به مجموعه‌ای از واقعیات دانش گفته نمی‌شود، «همان‌طور که به یک مشت آجر، خانه گفته نمی‌شود» (رولاند، ۱۳۸۷: ۹).

29. Cross Disciplinarity

30. Physics of Music

31. Physics of Color

32. Color Chemistry

33. Sociology of Art

34. Nathalie Heinich

35. Economy of art

36. Art Management

37. Interdisciplinarity

38. Howad Becker

39. Art as collective action

۴۰. متن ترجمه‌شده کامل این مقاله، در کتاب "مبانی جامعه‌شناسی هنر"، تألیف و گردآوری توسط علی رامین (۱۳۸۹) آمده است.

41. Art therapy

42. Digital art

43. Multidisciplinarity

44. Transdisciplinarity

45. Epistemology

46. Critical

47. System Theory

48. Talcott Parsons

49. Ernst Cassirer

50. Philosophy of symbolic forms

51. Mythical thought

52. Postcolonialism

53. Vernon Hyde Minor

54. Art History's History

55. Marxism

56. Feminist

57. Race

58. Class

59. Gender

60. Comparative knowledge

61. Edwin Swift Balch

62. Intradisciplinarity

۶۳. نامور مطلق در سلسله مقالاتی ضمن بررسی مفهوم بینامتنیت، به معنی این مفهوم از دیدگاه ژرار ژنت پرداخته است که الگوهای کارآمدی را برای پژوهش درون‌رشته‌ای انواع تعاملات آثار با آثار ارائه می‌دهد. همچنین، هاتچن (۲۰۰۶) در کتاب "نظریه اقتباس"، انواع اقتباس در رسانه‌های هنری را معرفی و بررسی می‌کند.



منابع و مآخذ

- ابراهیمی، مرتضی (۱۳۹۳). بررسی ضرورت‌های مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی. *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال ششم (۲)، ۱۹-۳۲.
- پرتوی، پروین (۱۳۸۹). هنر تطبیقی و نسبت آن با مطالعات تطبیقی هنر. *مجموعه مقالات دانش‌های تطبیقی*. به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی. تهران: سخن. ۱۷۹-۱۹۲.
- پیروای ونک، مرضیه (۱۳۹۵). معرفی معیار برای تحقیق تطبیقی مبتنی بر دیدگاه کری واک. *مطالعات تطبیقی هنر*، سال ششم (۱۱)، ۱-۱۰.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷). *گفتمان میان‌رشته‌ای دانش؛ مبانی نظری، گونه‌شناسی و خط‌مشی‌هایی برای عمل در آموزش عالی*. چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- _____ (۱۳۸۸). *تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال چهارم (۱)، ۵۷-۸۳.
- دلاور، علی (۱۳۹۳). *روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی*. چاپ سی و هشتم، تهران: ویرایش.
- ذکرگو، امیرحسین (۱۳۸۱). *تأملاتی بنیادین در مطالعات تطبیقی هنر. فصلنامه هنر*، (۵۴)، ۱۷۳-۱۶۳.
- رامین، علی (۱۳۸۹). *مبانی جامعه‌شناسی هنر*. چاپ دوم، تهران: نی.
- رولاند، اس (۱۳۸۷). *میان‌رشتگی*. ترجمه مجید کریمی. *مجموعه مقالات مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای*. به کوشش سید محسن علوی پور و همکاران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. ۱۳۱-۱۴۷.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸). *روش تطبیقی؛ فراسوی راهبردهای کمی و کیفی*. ترجمه محمد فاضلی، چاپ اول، تهران: آگه.
- ضرغامی، اسماعیل و بهروز، سید محمد (۱۳۹۴). نقش و مفهوم فضا در بازآفرینی نظریه معماری و علوم اجتماعی. *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال هفتم (۲)، ۸۱-۹۹.
- عبدی، ناهید (۱۳۸۹). *بررسی هنر تطبیقی در رویکرد پیکره مطالعات تطبیقی در نظام آموزشی دیگر کشورها. مجموعه مقالات دانش‌های تطبیقی*. به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی. تهران: سخن. ۱۵۷-۱۶۶.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۰). *روش‌شناسی مطالعات دینی*. چاپ دوم، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۹۰). *فلسفه صورت‌های سمبلیک؛ آگاهی اسطوره‌ای*. ترجمه یدالله موقن، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- گامبریچ، ارنست (۱۳۸۸). *تحول ذوق هنری در غرب (بازگشت به اصول هنرهای آغازین)*. ترجمه محمدتقی فرامرزی، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان هنر.
- لاری، مریم و کنگرانی، منیژه (۱۳۸۹). *تأملاتی درباره مطالعات تطبیقی هنر در ایران. مجموعه مقالات دانش‌های تطبیقی*. به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی. تهران: سخن. ۱۶۷-۱۹۱.
- مریدی، محمدرضا و تقی‌زادگان، معصومه (۱۳۸۸). *کار هنر؛ بررسی جامعه‌شناختی عناصر ساختاری سیستم هنر*. چاپ اول، مشهد: به نشر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲). *آموزش فلسفه (جلد اول)*. چاپ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۹). *دانش‌های تطبیقی؛ مطالعه بین‌رشته‌ای دانش‌های تطبیقی*. *مجموعه مقالات دانش‌های تطبیقی*. به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی. تهران: سخن. ۱۷-۳۲.
- _____ (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت؛ نظریه و کاربردها*. چاپ اول، تهران: سخن.
- هایدمایر، ورنون (۱۳۸۸). *تاریخ تاریخ هنر؛ سیری در تاریخ تکوین نظریه هنر*. ترجمه بابک محقق و مسعود قاسمیان، چاپ دوم، تهران: سمت.
- هینیک، ناتالی (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی هنر*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ اول، تهران: آگه.
- Augsburg, T. (2005). **Becoming Interdisciplinary: An Introduction to Interdisciplinary Studies**. Dubuque: Kendall/Hunt Publishing Company.
- Becker, H. S. (1972). Art as collective action. *American sociological Review*, 36 (6), 767-776.

- Davidson, M. (2004). Bones of Contention: Using Self and Story in the Quest to Professionalize Higher Education. *Teaching in Higher Education*, 9 (3), 299-310.
- Hutcheon, L. (2006). *A Theory of Adaptation*. NY & London: Routledge.
- Liberson, S. (1985). *Making It Count: The Improvement of Social Research and Theory*. Berkeley: University Of California Press.
- Nègre, A. (2004). A transdisciplinary approach to science and astrology. <http://cura.free.fr/quinq/02negre2.html> (Retrieved 8 March. 2020).
- Newell, W. H & William J. Green. (1982). Defining and teaching interdisciplinary studies. *Improving College and University Teaching*, 31 (1), 22-30.
- Seipel, M. (2005). *Interdisciplinarity: An Introduction*. Missouri, Kirksville: Truman State University.
- Stember, M. (1998). Advancing the Social Sciences through the Interdisciplinary Enterprise. *Essays from the Literature*. Newell, William H. (Ed.). New York: College Entrance Examination Board. 337-350.
- Swanson, G. (1971). Frameworks for Comparative Research: Structural Anthropology and the Theory of Action. *Essays On Trends And Applications*. Vallier, Ivan (Ed.). Berkeley: University Of California Press. 141-202.



Received: 2020/02/08

Accepted: 2020/10/28



Providing a Model for Shaping the Subject in Comparative Studies and Research in the Field of Art with Emphasis on Interdisciplinary Studies

Majid Reza Moghanipour* Seyed Javad Zafarmand**

Abstract

Consideration of comparative research as a “separate and different research process” is an issue that has not been addressed thoroughly, at least in Iran, and few of the research conducted under the title of “comparative” refer to studies conducted using different methods than the usual research methods. On the other hand, it seems that with the importance of the interaction between the fields of knowledge and the emergence of interdisciplinary studies, it is possible to provide practical models for shaping comparative topics in the field of art. Accordingly, the main question in the present study is that: What are the sub-fields of study resulting from the relationship between the subjects of the field of art and other fields of knowledge, based on the theoretical foundations and categories presented in “Interdisciplinary Studies”? And the aim is to develop previous models and provide a cognitive and practical framework for shaping the topic in this group of studies and researches. This descriptive study relies on the process and results of other related research, trying to complete the models presented for the formation, identification, and classification of comparative studies in art, based on two factors of “type of relationship between research corpus in the field of art and other fields of knowledge” and “temporal and spatial scope of research corpus being compared.” Data collection was done through library method and data analysis using the qualitative method. According to the results, interaction between other fields of knowledge with art studies can be categorized into two general groups, i.e. interdisciplinary studies and intra-disciplinary studies, which is the result of discourses and internal interactions of art disciplines in different languages and artistic media. Moreover, concerning the classification of comparative art research based on temporal and spatial scopes, the cognitive model presented by Zekrgou was taken as the basis and a few items such as preparatory comparisons and classification-centered comparisons were added to this model.

Keywords: Art Research, Comparative Studies, Interdisciplinary, Intradisciplinary, Intertextuality

Assistant Professor, Faculty Of Art And Architecture, Shiraz University(Corresponding Author).

moghanipour@shirazu.ac.ir

Associate Professor, Faculty of Art And Architecture, Shiraz University. *zafarmand@shirazu.ac.ir*